

نقد توجیه پذیری سکولاریسم با آموزه‌های قرآن

سید روح‌الله لطیفی*

چکیده

سکولاریسم در غرب متأثر از برخی عوامل، از جمله تفکیک اقتدار دینی از اقتدار دنیوی در متون کتاب مقدس مسیحی‌ها ظهور کرد. در عالم اسلام هم برخی تحلیل‌گران مسلمان به تبع این دیدگاه، برخی آیات قرآن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که همچون مسیحیت، سر از سکولاریسم درمی‌آورد، از جمله با استناد به آیات ۵۸ و ۵۹ سوره نساء، استدلال می‌کنند که پیامبر ﷺ، فاقد شأن حکومتی بوده و اطاعت از ایشان در همه امور حکومتی مطلق نیست و حتی خداوند دستور داده تا امر حکومت به مردم واگذار گردد. این در حالی است که اولاً بخش عمده‌ای از برنامه‌های اسلام بدون تشکیل حکومت، امکان اجرا ندارند. لذا پیامبر ﷺ نیز علاوه بر اینکه خود تشکیل حکومت دادند، تکلیف حکومت بعد از خود را به امر الهی معین ساختند. ثانیاً منظور از اولی الامر که خداوند متعال همچون اطاعت از خود، امر به اطاعت مطلق از آن‌ها می‌کند معصومین علیهم‌السلام است و نه مردم عادی و گرنه نقض غرض نسبت به ارسال انبیا و هدایت الهی صورت می‌گیرد؛ چنانکه روایات نیز مؤید این تفسیر از اولی الامر می‌باشند، ثالثاً آیه‌ای که امر می‌کند تا امانات به اهلش سپرده شوند، دلالت بر واگذاری امامت به ائمه اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند و نه مردم.

واژگان کلیدی: دولت، حکومت، قرآن، اطاعت، امانت، اولی الامر.

* دانشجوی دکتری مدرسی انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم، srlatify@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۵

مقدمه

یکی از عوارض رنسانس یا دوران غرب مدرن، پیدایش افکار و اندیشه‌هایی است که به دنبال به حداقل رساندن نقش دین در عرصه‌های اجتماعی و به ویژه سیاست و حکومت می‌باشند، چنین اندیشه‌هایی برگرفته از مکتب فکری است که در غرب تحت عنوان «سکولاریسم» و یا «لایسیسم» شناخته می‌شود.

سکولاریسم عبارت است از گرایشی که طرفدار و مروج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و غیره است. (بیات، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸). ظهور و بروز این مکتب در غرب ریشه در مسائل مختلفی دارد از جمله برخی متون کتب مقدس مسیحی‌ها مثل انجیل، روایات حواریون و تفاسیری که از این کتاب‌ها در طول قرون صورت گرفته بود، به‌عنوان مثال در انجیل عبارت‌هایی وجود دارد که به صراحت اقتدار دینی را از اقتدار دنیوی و حکومت جدا می‌کند، از جمله در انجیل نقل شده است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» (انجیل یوحنا: باب ۱۹، آیه ۳۶)، یا در جای دیگر فرموده است: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (انجیل متی: باب ۲۲، آیات ۲۲ - ۱۸)؛ (بیات، ۱۳۸۱، ص ۳۳۰)، برپایه چنین متونی، متفکرانی همچون قدیس آگوستین، نظریه دو شهر (شهر خدا و شهر دنیا) را مطرح کرد و برای هر یک پادشاهی جداگانه در نظر گرفت. کلاریوس، پاپ سده پنجاهم، اندیشه تفکیک و سکولاریزاسیون را معلول ضعف و نقیصه ذاتی انسان دانست و گفت چون عیسی مسیح از این نقیصه آگاه بوده، خود به تفکیک اقدام نموده است (همان، ص ۳۳۱).

بنابراین ریشه اصلی تفکیک نهاد دین از نهاد قدرت و پیدایش مکتب سکولاریسم و لایسیسم، متون مقدس مسیحی و تفاسیر آباء کلیسا بود، از نظر ما هر چند این متون، به دلیل اینکه تحریف شده هستند، نمی‌توانند معتبر بوده و بیانگر دیدگاه پروردگار متعال در این زمینه باشند و برای دریافت دیدگاه دین اسلام، باید به متون معتبر از منظر اسلام مراجعه کرد، با این حال برخی نویسندگان و تحلیل‌گران تلاش کرده‌اند تا





با مراجعه به متون معتبر اسلامی، از جمله قرآن کریم، چنین استدلال کنند که قرآن نیز همچون انجیل معتقد به تفکیک نهاد دین از نهاد قدرت و حکومت می‌باشد و از این روی، می‌توان سکولاریسم را از دل قرآن استخراج نمود. بر اساس این دیدگاه، قرآن صرفاً یک کتاب اخلاقی و معنوی است که اساساً بحث دولت در آن مطرح نشده است. از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام حکومت، همچون سایر انسان‌هاست و به همین دلیل در آیه ۵۹ سوره نساء، اطاعت او از اطاعت خداوند تفکیک شده است. دلیل دیگری هم که برای اثبات سکولاریسم در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است، آیه ۵۸ همین سوره می‌باشد که در آن از لزوم واگذاری امانت؛ یعنی حکومت به اهلش سخن گفته شده است که به زعم طرفداران سکولاریسم، منظور از اهل، مردم هستند و به همین دلیل اینان معتقدند امر و سنت الهی این است که حکومت باید به اهلش؛ یعنی مردم واگذار شود.

برای بررسی این مسئله، ابتدا لازم است دیدگاه اسلام نسبت به حکومت و دولت مورد بررسی قرار گیرد.

اسلام و ضرورت حکومت

انسان ذاتاً موجودی محتاج و نیازمند است، به طوری که برای بقای حیات خود انواع نیازمندی‌ها را داراست، برخی از این نیازها را خود افراد انسانی به تنهایی می‌توانند برطرف نمایند، ولی در عین حال بسیاری از نیازهای بشری وجود دارد که می‌توان به صورت فردی به آن‌ها پاسخ داد و لذا انسان‌ها برای برطرف کردن این گونه نیازها در کنار یکدیگر قرار گرفته و یک زندگی اجتماعی را شکل می‌دهند، در این حالت اندیشمندان نام جامعه بر آن نهاده و انسان را موجودی اجتماعی نامیدند، قرآن کریم، به این واقعیت که در متن خلقت انسان پی‌ریزی شده، اینگونه اشاره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳). و به همین جهت بود که جهان مادی برای رفع نیازمندی‌های انسان آفریده شد: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۹).



بعد از آفرینش این جهان مادی، خداوند به انسان‌ها اجازه داد تا از این نعمت‌ها به صورت مشروع استفاده نمایند، به عبارت دیگر انسان‌ها را در استفاده کردن از این نعمت‌ها خلیفه خود قرار داد (البته با بیان راه‌های استفاده از آن در قرآن و توسط پیامبران علیهم‌السلام) و لذا افراد جامعه حق دارند از امکانات و نعمت‌های الهی استفاده کنند. اما از آن‌جا که انسان‌ها دارای ویژگی‌های خاصی هستند و جهان مادی نیز دارای محدودیت می‌باشد، انسان‌ها به طور قطع در استفاده کردن از این نعمت‌ها دچار تزاخم می‌شوند و به خاطر آنکه این تزاخم رفع شده و سامان‌دهی اجتماعی شکل گیرد، جامعه هم به برنامه نیاز دارد و هم به مجریانی که این برنامه را اجرا کنند (ابن‌خلدون، ۱۹۷۸، ص ۴۲ - ۴۱؛ سبحانی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۵۱).

امام علی علیه‌السلام در پاسخ خوارج که به قصد نفی حکومت می‌گفتند: «لا حکم الا لله» حکومت جز برای خدا نیست، به این ضرورت عقلانی اشاره کرده و فرمودند: «نعم إنه لا حکم الا لله و لکن هؤلاء یقولون لا امرة الا لله و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر» (نهیج البلاغه: کلام ۴۰).

آری، درست است که حکم خاص خدای متعال است، لکن اینان (خوارج) می‌گویند: حکومت خاص خدای متعال است و حال آنکه مردم به ناچار باید حاکمی داشته باشند چه درستکار و چه نادرست.

لذا دین مبین اسلام که کامل‌ترین ادیان الهی می‌باشد و مدعی است که تا روز قیامت از ارزش و اعتبار برخوردار است و برای همه ابعاد زندگی انسان (فردی - اجتماعی) و در همه زمان‌ها احکام و مقررات دارد، می‌تواند وجود حکومت را ضروری ندانسته باشد. بنابراین ما با دلیل عقلی قطعی اثبات می‌کنیم که اسلام هم وجود حکومت را ضروری می‌داند و هم برای حکومت احکام و مقرراتی دارد و نیازی به ادله تبعیدی نداریم، گرچه ادله تبعیدی و شواهد تاریخی روشنی بر این مسئله وجود دارد، پس با وجود این دلیل عقلی قطعی، جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای باقی می‌ماند که اسلام وجود حکومت را برای امت اسلامی ضروری دانسته و احتمال اینکه وجود حکومت را نفی کرده و یا حتی در مورد این مسئله ساکت مانده باشد، به کلی منتفی است. بنابراین اصل این مسئله از قطعیات و یقینیات دین مقدس اسلام است (مصباح یزدی، همان، ص ۱۹۲).



با این حال افرادی در گذشته و حال وجود داشته و دارند که این مسئله را مورد تشکیک قرار می‌دهند که آیا در اسلام مسئله‌ای به نام حکومت دینی وجود دارد یا نه؟ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام فقط موظف به ابلاغ کلام الهی، به مردم بوده‌اند و یا اینکه علاوه بر آن موظف به اداره جامعه در همه ابعاد آن بوده که این امر بدون تشکیل یک حکومت و دولت امکان پذیر می‌باشد،^[۱] البته نکته بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد، این است که دولت و حکومت متناسب با جامعه همزمان خود می‌باشد؛ یعنی هر چه جامعه از نظر اجتماعی پیچیده‌تر و از نظر ارتباطات گسترده‌تر باشد، دولت و حکومت هم گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌گردد و به همین سبب اجتماعات ابتدائی انسان‌ها، برخلاف جوامع امروزی، متناسب با خود دولتی ساده و کوچک داشتند، در بحث فعلی مراد از حکومت و دولت در واقع مجموعه‌ای است که موظف می‌باشد امور سیاسی و اجتماعی را سامان دهی کند، اعم از اینکه در جوامع بدوی کهن باشد یا در جوامع پیچیده امروزی.

بررسی دولت از دیدگاه قرآن

واژه دولت که معادل انگلیسی آن (State) و اصطلاح عربی جدید آن «حکومة» و «حکم» می‌باشد (میرزایی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۷)، در قرآن اصلاً به این معنا به کار برده نشده، ولی الفاظی همچون حکم کردن، قضاوت کردن و به خصوص واژه ولایت و اطاعت به طور فراوان در قرآن به کار رفته است، از جمله:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (احزاب: ۶)؛

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۱۰۵)؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (نساء: ۵۹)؛

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵)؛

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾ (انفال: ۶۵).



در مجموع، حدود ده واژه وجود دارد که دارای بار سیاسی بوده و حاکمیت را منحصر در ذات خدای متعال معرفی می‌کند و مسئولیت حکومت را از آن خدا می‌داند، این واژگان عبارتند از: حُکْم، مُلْکَه تدبیر امر، ولایت، امر، اطاعت، اختیار، هیمنه، عبادت، اتِّباع (رک: اراکی، ۱۳۹۲، ص ۲۹۰ - ۱۴۴).

اگر کمی در آیاتی که این واژگان در آن‌ها به کار رفته‌اند دقت شود، روشن می‌شود که همه این الفاظ و واژه‌ها، دارای بار سیاسی می‌باشند و بسیاری از اموری که در آن‌ها نام برده شده است از جمله قضاوت کردن و اجرای حکم نیاز به یک مجموعه‌ای دارد که این مجموعه طبق یک دستورالعمل خاص (برنامه)، عهده‌دار این امور شود. اکنون با توجه به اینکه واژه‌های حکم کردن و قضاوت کردن که در این آیات و دیگر آیات مشابه در قرآن ذکر شده، اطلاق دارند و به عبارت دیگر همه شئون زندگی اجتماعی و فردی را شامل می‌شود، می‌توان این مجموعه را دولت به معنای امروزی دانست، به عبارت روشن‌تر لازمه قضاوت کردن و اجرای حکم، حکومت داشتن است. بنابراین گرچه در قرآن واژه دولت به معنای مصطلح امروزی نیامده، ولی اموری بیان شده که بدون وجود حکومت امکان عمل کردن به آن‌ها وجود ندارد (رک: جعفریان، ۱۳۷۷، ص ۵۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۶۹ - ۶۵)، از جمله آیاتی که رسالت انبیا را در زمین، اقامه قسط و یا قضاوت کردن معرفی می‌کند، به‌عنوان مثال در سوره بقره، خداوند متعال بعد از اینکه انسان‌ها را در ابتدای تاریخ خلقت، امتی واحد معرفی می‌کند، از بعثت انبیا همراه با کتاب برای حکم کردن میان مردم در اختلافات یاد می‌کند: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ (بقره: ۲۱۳)؛ مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ (و تضادی در میان آن‌ها وجود نداشت، بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن‌ها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. از طرفی با توجه به اینکه حضرت آدم عليه السلام اولین بشر روی زمین بود، نخستین پیامبر

نیز محسوب می‌شود، لذا می‌توان نتیجه گرفت که نخستین دولت در جامعه بشری، توسط نخستین انسان و نخستین پیامبر بنا نهاده شده است و این واقعیتی است که قرآن، نه تنها بدان اشاره می‌کند، بلکه آن را به‌عنوان سنت مستمره خداوند متعال معرفی می‌کند، چنانکه در سوره حدید می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾ (حدید: ۲۵)؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است».

از این رو، ارسال انبیا برای اقامه قسط، اجرای عدالت، قضاوت در میان مردم و امثال این‌ها که لازمه تحقق حکومت و سنت مستمره الهی بوده است و به همین دلیل تشکیل حکومت، یکی از اصلی‌ترین مأموریت انبیا تلقی می‌گردد، هر چند دولت و حکومت، در هر مقطع تاریخی به تناسب همان زمان تفاوت می‌کند، به طوری که حکومت آدم علیه السلام به دلیل ساده بودن جامعه‌ای که در آن می‌زیست، ساده‌ترین نوع حکومت بود، حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، اگر چه در جامعه‌ای وسیع‌تر از جامعه دوران حضرت آدم علیه السلام بود ولی به همان اندازه پیچیده‌تر بود، اما باز هم نسبت به ادوار بعدی به ویژه دوره کنونی، حکومت ساده‌ای بود و به همین نسبت حکومت در دوران کنونی که جوامع پیچیدگی‌های فوق‌العاده‌ای پیدا کرده‌اند، به همین نسبت، پیچیده‌تر شده‌اند، اما اصل ضرورت حکومت دینی در طول تاریخ، ارتباطی با بساطت یا پیچیدگی جوامع ندارد.

اقدامات حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

همانگونه که گذشت، آیات قرآنی سرشار از واژگانی است که دارای بار سیاسی و حکومتی می‌باشد و وظیفه مهم انبیا علیهم السلام، تشکیل حکومت می‌باشد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این قاعده مستثنا نبوده و ایشان نیز اقدامات متعددی انجام دادند که در مجموع گواه بر تأسیس حکومت به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که بخشی از آن‌ها به شرح ذیل است:





۱. ایجاد وحدت بین قبایل پراکنده عرب که علاوه بر جنبه دینی، جنبه سیاسی نیز داشت، زیرا قبائل متخاصم و مستقل دیروز به برکت این وحدت دارای منافع مشترک شدند (ایجاد امت واحده، همان چیزی که جامعه عرب آن روز در میان ملل متمدن کم داشت).

۲. پیامبر ﷺ، مدینه را مرکز حکومت خویش قرار داد و از آنجا حکام و والیانی را به مناطق دیگر فرستادند.

۳. پیامبر ﷺ، افراد را به عنوان مسئول برای اداره امور مهم حکومت خویش قرار داد، از جمله سعید بن العاص به مابین رمع و زبید تا مرز نجران، عامر بن ثمر به همدان و فیروز دیلمی را به صفا فرستاد (شبهه استاندارهای امروز).

۴. توصیه‌ها و بخش نامه‌های رسول الله ﷺ، به برخی از فرستادگان خویش به مناطق، شاهد روشنی بر وجود بعد حکومتی در زعامت رسول گرامی اسلام ﷺ است.

۵. پیامبر ﷺ، برای متخلفان و کسانی که احکام الهی را زیر پا می‌گذاشتند، کیفر جزائی وضع کردند و تنها به عقاب آخرتی اکتفا ننمودند (سبحانی، ۱۳۶۴، ص ۱۹ - ۱۶). (ناگفته نماند که امروزه اقامه مجازات و کیفر افراد خاطی در سرتاسر جهان فقط از شئون دولت می‌باشد).

همان طور که معلوم شد، یکی از مسلمات قطعی تاریخی، مسئله تشکیل حکومت، آن هم در سطحی تقریباً وسیع، توسط پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد که بعد از رحلت ایشان به تبعیت از آن حضرت، دیگران و حضرت علی رضی الله عنه نیز برای سامان دهی امور مسلمانان به حکومت نبوی وسعت بخشیدند که بسیاری از نامه‌های نهج البلاغه که به استانداران و مسئولین نوشته شده، شاهد بر آن می‌باشند.

بررسی دلالت آیه ۵۹ سوره نساء بر حکومت پیامبر ﷺ و معصومین علیهم السلام

با در نظر گرفتن شواهد و قرائنی که به آن‌ها اشاره شد، هرگز نمی‌توان مدعی شد که اسلام، اساساً عنایتی به تکلیف حکومت نداشته و همه را به مردم واگذار کرده است، به ویژه آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹) و آیات فراوانی که دال بر اطاعت مطلق از خدا و نبی دارند، شاهدی بر این هستند که اطاعت



محض، مطلق و شرعی از آن هر کسی نیست، بلکه از آن کسانی است که دچار خطا و اشتباه نمی‌شوند، چون فرض بر این است که این اطاعت، مطلق است و اطاعت مطلق از کسی که دچار خطا و اشتباه می‌شود، موجب نقض غرض از هدایت و گمراهی افراد به دلیل احتمال معصیت، خطا و اشتباه می‌گردد که این امر بر حکیم علی‌الاطلاق محال است، به عبارت دیگر، این آیه شریفه، هیچ دلالتی بر این ندارد که اولی الامر را باید خود مردم انتخاب کنند، بلکه برخلاف این تصور از آیه شریفه به صراحت این مطلب به دست می‌آید که اولی الامر باید از طرف خدا معین و توسط رسول خدا ﷺ معرفی گردد، زیرا در این آیه شریفه، خدا به طور اطلاق به اطاعت از خود و رسول و اولی الامر دستور داده و اطاعت از اولی الامر و اطاعت از خدا و رسول بدون قید و شرطی در کنار هم قرار گرفته و معلوم می‌شود اطاعت از اولی الامر با اطاعت از خدا و رسول خدا تفاوت ندارد و لازمه موافقت اوامر و نواهی اولی الامر با اوامر و نواهی خدا و رسول، آن است که آن‌ها از خطا و گناه باید معصوم باشند و گرنه لازم می‌آید، خدا به اطاعت از کسانی امر کرده باشد که مصون از گناه نیستند و چنین فرمان مطلق از خدای حکیم، عقلاً قبیح و منکر است، زیرا مستلزم عصیان خالق و اطاعت مخلوق است و چنین اطاعتی مطابق احادیث رسیده از پیغمبر ﷺ، جایز نیست (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۶۲۰) و لذا کسانی دیگری که اطاعت آن‌ها لازم است مثل والدین با این که اطاعت آن‌ها در حد اهمیت اطاعت از اولی الامر نیست، همواره محدود به حدودی است و مقید به این است که از اطاعت آنان، معصیت خدا لازم نیاید (عنکبوت: ۸)، بنابراین باید گفت، اولی الامر افراد معصوم و معینی هستند که خدا باید آنان را معرفی کرده باشد، زیرا درک عصمت از حیثه عقل خارج است و معقول نیست خدا از یک طرف امر به اطاعت بدون چون و چرا از اولی الامر بکند و از طرفی تعریف آن‌ها را به مردمی واگذار کرده باشد که معصوم را نمی‌شناسند، چون چنین فرمانی تکلیف به امر غیر مقدور است. از این روی خداوند متعال در این آیه و آیات مشابه، مسلمانان را مکلف می‌دارد که از خدا، پیامبر و اولیای امر که همان امامان معصوم علیهم‌السلام هستند، اطاعت نمایند و این چیزی است که نه تنها همه فقها و مفسران شیعه بر آن وحدت نظر دارند، بلکه شواهد متعددی گویای تفسیر درست و واقعی این واژه می‌باشد،



به‌عنوان مثال آیات ولایت، مودت، تطهیر، مباحله و آیه تبلیغ و روایات وارده در تفسیر آن‌ها و نیز روایات تقلین، منزلت، غدیر، سفینه و اولی الامر را معرفی نموده است و روایاتی مربوط به آیه اطاعت به این مضمون که اولی الامر چه کسانی هستند، زیاد است که در اینجا به سه نمونه اکتفا می‌کنیم:

الف) سلیمان حنفی نقل می‌کند که از امام علی علیه السلام سؤال شد: کوچک‌ترین امری که موجب گمراهی انسان می‌شود چیست؟ حضرت فرمود: «نشناختن ولی الله مفترض الطاعه که حجت خدا و شاهد بر خلق است و خدا به اطاعت او دستور داده است». وقتی سائل از حضرت درخواست توضیح بیشتری می‌کند، حضرت می‌فرماید: «منظور کسانی است که خدا در قرآن آن‌ها را قرین خود و رسولش قرار داده و فرموده است: (ای مؤمنان، خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید)» و سپس ادامه می‌دهد: منظور از اولی الامر کسانی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع متعدد و حتی در خطبه‌ای که هنگام رحلت خود آن‌ها را معرفی نموده و فرموده است: دو چیز نفیس را میان شما می‌گذارم، یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت علیهم السلام» (حنفی قندوزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۵۱).

ب) در تفسیر همین آیه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که حضرت اسامی دوازده امام را به ترتیب نام برده و آن‌ها را معرفی کرده است (همان).

۳- جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: وقتی آیه «اولوا الامر» نازل شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم، مراد چه کسانی هستند؟ فرمود: «آن‌هایی که خدا اطاعت‌شان را قرین اطاعت خود و رسولش قرار داده و آن‌ها خلفاء من و ائمه مسلمین بعد از من هستند، اول آن‌ها علی علیه السلام است، بعد امام حسن علیه السلام و بعد...» (المشهدی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۹۲).

به هر حال اگر آنگونه که تصور شده است که اولی الامری که بر طبق این آیه اطاعت آن واجب است، به آن کسی گفته می‌شود که مردم او را به‌عنوان خلیفه و یا امروز به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌کنند، اولاً نیازی نبود که خداوند چنین دستوری بدهد، زیرا تمام اقوام جهان، نهایتاً یک رئیسی جهت نظم امور دنیایی برای خود انتخاب می‌کنند و این سخن خدا هیچ تأثیری در این نوع انتخابات ندارد.

ثانیاً روایات زیادی که درباره امامان علیهم السلام و خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده و صفات و خصوصیات آنان را بیان کرده است، خط



بطلان بر این ادعا می‌کشد، زیرا اگر خداوند انتخاب اولی الامر را به عهده خود مردم گذاشته بود، دیگر اوصافی مثل هاشمی بودن و یا قریشی بودن و امثال این‌ها لازم نبود که در روایات رسول خدا ﷺ برای اولی الامر و جانشینان او بیان گردیده است.

نکته دیگری که در همین راستا باید متذکر شد، این است که برخی دیدگاه‌ها تلاش می‌کنند تا بر اساس این آیه و تفکیک اطاعت از خدا با اطاعت از پیامبر و اولی الامر چنین عنوان کنند که پیامبر در بُعد حاکمیتی خود، همچون سایر مردم بوده و اطاعت او همسان اطاعت خداوند نیست و این در حالی است که به اجماع همه علمای شیعه و حتی علمای اهل سنت، نوع اطاعت پیامبر و اولی الامر با نوع اطاعت از خدا یکسان و مطلق است، چنانکه شواهد دیگر از جمله آیات دیگری که اطاعت مطلق از پیامبر را مطرح می‌کنند، مؤید چنین اطاعت مطلق می‌باشد، همچون آیه ﴿وَمَا

أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۶۴)، البته این بدین مفهوم نیست که تکرار واژه «اطاعت»، بی‌دلیل است، بلکه علت تکرار مسئله دیگری است که در نهایت در مطلق بودن اطاعت از رسول و اولی الامر دخالتی ندارد که علامه طباطبایی و برخی مفسران دیگر به آن اشاره کرده‌اند، ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «شکی نیست در این که خداوند متعال، در آیه شریفه ۵۹ سوره نساء، از اطاعت خود اطاعت در آنچه را که وحی کرده و از طریق رسولش به ما رسیده است، اراده کرده؛ اما رسول دارای دو مقام است:

۱. مقام تشریح: آنچه را که خدا به پیامبر وحی کرده است (غیر از قرآن)، برای مردم بیان می‌کند، به مقتضای این مقام اجمال و کلیات آنچه را در کتاب آمده است، برای مردم به طور مفصل و شفاف ارائه می‌کند، همان‌گونه که خدا فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴).

۲. مقام رأی و نظر: بدین معنا که آنچه را درست می‌داند به آن حکم می‌کند، این کار پیامبر ﷺ، مربوط به مقام حکومت و قضاوت حضرت می‌شود، چنانکه آیه شریفه به آن مقام اشاره کرده است: ﴿لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۱۰۵).



پس اطاعت از رسول معنایی دارد و اطاعت از خدا معنای دیگری، اگر چه در حقیقت اطاعت از رسول همان اطاعت از خداست؛ زیرا خداوند اطاعت رسول را الزامی کرده است، همان گونه که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۶۴)، بنابراین اطاعت از رسول در این دو مقاله، بر مردم واجب است، این معنا (تفاوت مورد اطاعت از خدا و رسول) که سبب شده است تا امر به اطاعت تکرار شود» (طباطبایی، همان، ج ۴، ص ۳۸۸).

مرجع فرمان الهی برای ادای امانت

یکی دیگر از دستاویزهایی که از آن برای اثبات لائسیتته در قرآن بهره گرفته می‌شود، آیه ۵۸ سوره نساء است که در آن خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (نساء: ۵۸)، بر اساس این استدلال، این آیه اشاره به این دارد که امر و سنت الهی این است که امانت؛ یعنی حکومت را به اهلش که مردم باشند، باید واگذار کرد. چنین تفسیری از این آیه قرآنی نظیر همان نصی است که پیش از این از انجیل نقل شد؛ یعنی «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (متی، باب ۲۲، آیات ۲۲ - ۱۸)، با این تفاوت که در آیه انجیل، خداوند حکومت را متعلق به شاهان دانسته و در واقع مشروعیت حکومت شاهان را از منظر پروردگار اثبات می‌کرد، در حالی که قرآن به زعم معتقدان به این تحلیل، دیدگاه روشنفکرانه‌تری داشته و حکومت را حق مردم معرفی کرده و به همین دلیل امر می‌کند که حق حکومت‌داری مردم باید به خود آن‌ها سپرده شود و دین نقشی در این زمینه ندارد.

در پاسخ به این استدلال، باید گفت: اولاً اسلام نه تنها در سیاست و حکومت دخالت می‌کند، بلکه با توجه به ضرورت عقلی حکومت، اسلام به‌عنوان دین جامع نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و به همین دلیل دیدگاه‌های خود را در قبال سیاست و حکومت ارائه کرده و حتی پیشوایان دینی از جمله پیامبر اسلام ﷺ نیز تشکیل حکومت دادند، ضمن اینکه خداوند متعال نیز امر به اطاعت از پیامبر و پیشوایان دینی فرموده و اطاعت آن‌ها را همسنگ اطاعت از خود عنوان نموده است

که معنای آن این است که حق اطاعت، اختصاص به کسانی دارد که از جانب پروردگار متعال منصوب شده‌اند، لذا اگر آیه ۵۸ سوره نساء به این صورت تفسیر شده و مراد از کسانی که اهلیت اطاعت و حکومت را دارند مردم باشند، مخالف آیات دیگر قرآن خواهد بود که حکومت را مختص به خدا دانسته و فقط خدا را مجاز می‌داند که آن را به هر که خواهد اعطا کند، خداوند متعال در قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُضُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ (انعام: ۵۷)، ﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ (انعام: ۶۲)، ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ (یوسف: ۴۰)، ﴿لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ﴾ (قصص: ۷۰).

ثانیاً آیات قرآنی دیگری دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال حکومت خود را به هر کسی که بخواهد اعطا می‌کند. بنابراین هر حکومتی غیر از حکومتی که به خدا باز نگردد، حکومت طاغوت خواهد بود. به‌عنوان مثال خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۲۶).

ثالثاً همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، پیشوایان دینی تنها کسانی هستند که صراحتاً از سوی خداوند امر به اطاعت‌شان تصریح شده و در نتیجه حکومتشان مشروعیت می‌یابد که مصداق آن، در عصر حضور، پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام و در عصر غیبت، فقهای جامع شرایط است که حکومتشان ذیل حکومت امام معصوم علیهم‌السلام تعریف شده و به ادله عقلی و نقلی نیابت‌شان از امام معصوم علیهم‌السلام اثبات شده است (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۹۵)، لذا هر فرد و گروه دیگری غیر از کسانی که مشروعیت‌شان از جانب پروردگار تأیید شده باشد، نیازمند دلیل معتبر است که در مورد «مردم» وجود ندارد.

البته همانگونه که گذشت، طرفداران سکولاریسم در قرآن، آیه ۵۸ سوره نساء را دلیل بر مشروعیت مردم دانسته و معتقدند خداوند متعال امر کرده است که امانت؛ یعنی حکومت به اهل آن که مردم باشند، واگذار شود، این در حالی است که چنین برداشتی از این آیه صرفاً یک برداشت شخصی است که فاقد هر گونه مبنایی بوده و به همین دلیل نوعی تفسیر به رأی است، در واقع برای تفسیر آیات قرآن، علاوه بر





برداشت‌هایی که از ظاهر کلمات قرآنی ممکن است صورت گیرد، لازم است، سایر منابع دینی از جمله روایاتی که از اهل بیت علیهم‌السلام به‌عنوان مفسران واقعی قرآن، در تفسیر آن آیات به دست ما رسیده است، مورد توجه قرار گیرد تا معنای واقعی آن مشخص شود، بر همین اساس وقتی به روایات مختلف در تفسیر این آیه مراجعه می‌کنیم، در می‌یابیم که این تفسیر از آیه، مخالف روایات متعدد است از جمله در تفسیر قمی در این زمینه اینگونه وارد شده است که اولاً «امانت؛ یعنی امامت» (قمی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۹۸) و ثانیاً منظور از ادای امانت، این است که بر هر امامی واجب است که عهد امامت را به امام بعد از خود ادا نماید (همان، ج ۱، ص ۱۴۱). همچنین در ده‌ها روایت دیگر، مضامینی شبیه به این روایت وجود دارد که امانت را، مربوط به امامت می‌دانند که باید توسط امامی به امام دیگر به امر خدا واگذار شود (رک: اراکی، ۱۳۹۶، ص ۲۰۲ - ۱۹۲). به‌عنوان مثال طبرسی در کتاب احتجاج از امیرالمومنین علیه‌السلام روایت می‌کند که درباره آیه مذکور ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ (احزاب: ۷۲) خطاب به یکی از زنادقه فرمود: «فما هذه الأمانة و من هذا الإنسان؟ و لیس من صفة القدير الحكيم التلبیس علی عباده. و أما الأمانة التي ذكرتها، فهي الأمانة التي لا تجب و لا تجوز أن تكون إلا في الأنبياء و أوصيائهم. لأن الله - تبارك و تعالی - ائتمنهم علی خلقه و جعلهم حججا فی أرضه ... الی آخر الحديث» (طبرسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۵۱ - ۲۵۴).

حضرت فرمود: پس این امانت چیست؟ و این انسان کیست؟ در حالی که خداوندی که عزیز و حکیم است از صفت فریب‌بندگان به دور است؟ ... و اما آن امانتی که یاد کردی، پس مراد آن امانتی است که نباید و نشاید برای کسی جز انبیا و اوصیا آنان؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی آنان را امانتداران خویش، بر بندگان قرار داده و آنان را حجت و دلیل بر حق در زمین خود قرار داده است.

بنابراین با توجه به این ادله و شواهد، تفسیر «ادای امانت به اهلش» به «ادای امانت به مردم» بر خلاف معنای واقعی است که از آن اراده شده و صرفاً بر اساس تفسیر به رأی صورت پذیرفته است.

نتیجه‌گیری

۱. با بررسی منابع دینی از جمله قرآن، روایات، تاریخ اسلام و احکام فرعی فقهی اسلامی در می‌یابیم که بخش عمده‌ای از برنامه‌های اسلام، بدون تشکیل حکومت امکان اجرا ندارند، لذا اصل تشکیل حکومت در اسلام، مفروض تلقی شده است و پیامبر ﷺ نیز علاوه بر اینکه خود تشکیل حکومت دادند، تکلیف حکومت بعد از خود را نیز به امر الهی معین ساختند.

۲. منظور از اولی الامر که خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره نساء، به صورت مطلق، امر به اطاعت از آن‌ها می‌کند و میان اطاعت از آن‌ها با اطاعت از خدا هیچ تفاوتی نمی‌بیند، قطعاً همان معصومین علیهم‌السلام هستند و نه مردم عادی و الا نقض غرض نسبت به ارسال انبیا و هدایت الهی صورت می‌گیرد، چنانکه روایات نیز مؤید این تفسیر از اولی الامر می‌باشند.

۳. آیه‌ای که امر می‌کند تا امانات به اهلش سپرده شود، دلالت بر واگذاری امامت به صاحبان اصلی آن که همان ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند می‌کند و نه مردم.

پی‌نوشت

[۱]. مناسب است درباره این دو مفهوم توضیح مختصری داده شود، «حکومت (Government) و دولت (State) در کاربردهای گذشته و حال خود در معانی متعددی به کار رفته‌اند که در برخی از آن‌ها این واژه مرادف با هم و در پاره‌ای از موارد متفاوت با هم هستند. دولت در اصطلاح مدرن آن عبارت است از اجتماع انسان‌هایی که در سرزمین خاصی ساکن‌اند و دارای حکومتی هستند که بر آن‌ها اعمال حکومت می‌شود و طبق این تعریف دولت مجموعه‌ای است که از چهار عنصر جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت ترکیب یافته است، بنابراین تعریف حکومت مرادف با دولت نیست، بلکه بخشی از آن است.

حکومت به‌عنوان یکی از عناصر چهارگانه تشکیل دهنده دولت عبارت است از مجموعه نهادهایی که در یک پیوند و ارتباط تعریف شده با یکدیگر در یک سرزمین مشخص، بر اجتماع انسانی ساکن در آن اعمال حکومت می‌کند. بنابراین مراد از دولت ایران و دولت فرانسه چیزی فراتر از حکومت این دو دولت است. اما اگر دولت را قدرت



سیاسی سازمان یافته‌ای که امر و نهی می‌کند تعریف کنیم، در این صورت مرادف و هم معنا با حکومت می‌شود. بر مبنای این تعریف، دولت به قوه مجریه کشور و هیأت وزیران که وظیفه اجرای قانون را بر عهده دارند منحصر نمی‌شود بلکه سایر قوای موجود در قدرت سیاسی نظیر قوه مقننه، قضائیه، قوای نظامی و انتظامی را نیز شامل می‌شود. در نتیجه در این تعریف، حکومت و دولت به مجموعه‌ای متشکل از برنامه و مجریانی گفته می‌شود که امور جامعه را سامان دهی می‌کنند.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

انجیل

۱. ابن خلدون، مقدمه، بیروت: نشر دارالقلم، ۱۹۷۸م.
۲. اراکی، محسن، *فقه نظام سیاسی اسلام*، قم: انتشارات مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۹۶.
۳. بیات و همکاران، عبدالرسول، *فرهنگ واژه‌ها*، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
۴. جعفریان، رسول، *تاریخ تحول دولت و خلافت*، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.
۵. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت*، قم: اسراء، ۱۳۹۵.
۶. حنفی قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع الموده*، قم: دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.
۷. سبحانی، جعفر، *مفاهیم قرآن*، چاپ سوم، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۴.
۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم: دفتر نشر اسلامی، [بی تا].
۹. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام، *الاحتجاج*، بیروت: موسسه الاعلمی، [بی تا].
۱۰. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، تصحیح موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، [بی تا].
۱۱. المشهدی، میرزا محمد، *تفسیر کنزالدقائق*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.



۱۲. مصباح‌یزدی، محمدتقی، *جامعه و تاریخ*، چاپ پنجم، تهران: نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات، ۱۳۸۰.
۱۳. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۴. مکارم‌شیرازی، ناصر، *پیام قرآن*، چاپ سوم، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۱۵. میرزایی، نجفعلی، *فرهنگ اصطلاحات معاصر*، چاپ چهارم، قم: دارالثقلین، ۱۳۸۱.

